

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در مباحث گذشته اشاره شد، اشکال مهم تعاریف بزرگان در علم اصول این است که چرا این تعاریف منحصر به «حجت بر حکم شرعی» و «استدلال فقهی» است؟

به نظر ما مسائلی در این علم وجود دارد که مختص به حکم شرعی نیست و اختصاص به آن ندارد و در سایر موارد مثل تفسیر، حدیث و اعتقادات نیز جریان دارد. تا اینجا پنج مورد را بیان نمودیم.

ادامه بیان تعریف مختار در علم اصول

مسئله ششم: بحث حجیت عقل و بنای عقلا و مرجعیت عرف: این مباحث هم اختصاص به حکم شرعی ندارد؛ مثلاً در بحث حجیت عقل، اگر ظاهر لفظ با حکم عقلی قطعی تعارض کند، مسلم حکم عقلی قطعی مقدم است.

همچنین بنای عقلاء و عرف در فهم الفاظ نیز همین حکم را دارد؛ یعنی همان گونه که در مواجهه با مدلول آیات یا روایاتی که حکمی از احکام فقهی را بیان می کنند به عرف مراجعه می کنیم، در سایر آیات و روایاتی که در موضوعات اعتقادی و اخلاقی وارد شده اند نیز به عرف مراجعه می کنیم تا ببینیم برداشت عرف از این ها چیست؛ پس این مورد هم به احکام شرعیه اختصاص ندارد.

مسئله هفتم: «حجیت ظن در موضوعات»:^[1]

«حجیة الظن فی الموضوعات» مسلماً «قاعدة اصولیة» و باید راجع به آن در علم اصول بحث شود. از طرف دیگر مسلماً تعاریفی که بیان شد مثل تعریف مشهور، مرحوم آخوند، مرحوم نائینی، مرحوم خوئی، محقق اصفهانی، مرحوم امام خمینی، مرحوم صاحب منتقی، مرحوم شهید صدر، شامل آن نیست. پس باید تعریف علم اصول به گونه ای باشد که شامل این بحث هم باشد.

هر چند به سبب حجیت ظن در موضوعات - اعم از مستنبطه و غیر مستنبطه - گاهی اوقات درصدد پیدا کردن حجت بر حکم شرعی هستیم؛ اما اکثر اوقات حجیت ظن در موضوعات - کما این که از عنوان آن نیز مشخص است - ، تنها در موضوعات کاربرد دارد و ارتباطی به حکم شرعی ندارد.

این قاعده موارد کاربرد زیادی دارد که از آن جمله؛ اثبات نسب، اثبات سیادت، اثبات مسجد یا وقف بودن یک مکان، تعیین قیمت در خسارات، اثبات حجیت قول رجالی و لغوی و... است.

مثلاً اگر بخواهیم بدانیم نسب این طفل به این شخص می‌رسد یا خیر، روی این قاعده، نسب او را اثبات می‌کنیم.

یا مثلاً اگر شخصی مال دیگری را از بین برد و متضرر خواست از او خسارت بگیرد، تمام فقها می‌گویند ظن به قیمت کافی است و رسیدن به یقین لازم نیست.

یا مثلاً در مسئله سیادت ولو نخواهیم حکم شرعی بار کنیم و تنها درصدد باشیم بدانیم که این شخص انتساب به ذریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارد یا خیر، برخی لزوم یقین یا بیّنه را مطرح کردند و برخی می‌گویند شهرت کفایت می‌کند؛ اما به نظر ما ملاک اصلی حجیة الظن فی الموضوعات است.

یا مثلاً در «اعتبار قول رجالی» سه مبنا وجود دارد:

الف- بیّنه: اشکال مبنای مذکور این است که نقل وثاقت از طرف مرحوم نجاشی(رحمه الله) و مرحوم شیخ(رحمه الله) در مورد یک راوی، کم است.

ب- حجیت خبر واحد در موضوعات: اشکال مبنای مذکور این است که اکثر اصولیین خبر واحد را در موضوعات حجت نمی‌دانند.

ج- حجیت ظن در موضوعات: قول رجالی با این مبنا درست می‌شود و حتی نظرم می‌رسد، مرحوم صاحب جواهر(علیه الرحمة) قول رجالی را از همین باب حجت می‌داند.

قول رجالی صرف نظر از فقه، در حدیث و مثلاً خصوص احادیث مربوط به مهدویت کاربرد فراوان دارد. همچنین قول رجالی در احادیث اعتقادی و اخلاقی نیز مفید است.

شاید کسی بگوید در اصول گفته شده که «الظن لیس بحجة». در جواب می‌گوئیم به نظر ما این قاعده فقط در باب احکام است و شامل موضوعات نمی‌شود.

البته در فقه و در مواردی خاص، شارع وجود علم را لازم می‌داند؛ اما در غیر این موارد که دلیل بر اعتبار علم نداشته باشیم، می‌گوئیم «الظن فی الموضوع حجة».

شاید کسی بگوید تمام این موضوعات را می‌توان به اعتباری متعلق حکم شرعی دانست؛ در جواب می‌گوئیم امکان دارد این قاعده را در مسئله‌ای مثل علم انساب آورده و نظری هم به حکم شرعی نداشته باشیم؛ لذا همیشه بحث از حکم شرعی در میان نیست.

مسئله هشتم: بحث مفاهیم: در بحث مفاهیم طبق نظر مشهور و برخلاف مرحوم بروجرودی(رحمه الله) می‌گوئیم آیا جمله شرطیه، جمله وصفیه و عدد مفهوم دارند یا خیر؟

این بحث اختصاص به احکام شرعی ندارد؛ به این بیان که اگر در آیه‌ای که مربوط به مسائل اعتقادی است، جمله شرطیه باشد،

آنجا هم می‌توانیم مفهوم بگیریم. مثلاً مفهوم آیه شریفه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^[2] این است که اگر در آسمان و زمین، خدای واحد باشد یا فسادى نیست و یا محال است.

تعریف مختار و نتایج آن

به نظر ما تعریف علم اصول «القواعد التى تقيم أو توجب الحجة بلا واسطة على فهم الدين» است؛ یعنی اگر کسی بخواهد مفسر، متکم، محدث (به معنای ناقل الحديث مراد نیست بلکه محدث به معنای درایة الحديث مقصود است) و... شود باید ابتدا اصولی باشد.

اما اگر مثل تعاریف موجود در میان شیعه و اهل سنت، نقطه ثقل تعریف را حکم شرعی قرار دهیم، اصول، منطق علم فقه می‌شود و نتیجه چنین می‌شود که اگر کسی بخواهد فقیه شود، باید اصولی باشد. لذا در جامعه علمی کنونی می‌گویند، برای فهمیدن حلال و حرام و رساله نوشتن، باید اصول یاد بگیریم، حال آن‌که چنین نیست و حیطة علم اصول فراتر از فقه است.

بله شاید کسی بگوید علت تکیه بر حکم شرعی به این جهت است که درصدد تعریف اصول فقه بودند. در جواب می‌گوئیم وجهی ندارد که از ابتدا علمی با این اهمیت را محدود به استنباط در احکام شرعیه نمائید.

البته در سایر علوم لازم نیست فعلی مثل شیخ انصاری وارد شود؛ ولی مثلاً محدث یا مفسر نیازمند بسیاری از مباحث اصول مثل حجیت خبر واحد، حجیت در باب مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید و... است و تا مبانی اصولی نداشته باشد، نمی‌تواند تفسیر بگوید؛ بلکه فقط ترجمه و اجمالی از آیه را می‌تواند بیان نماید که شاید در موارد زیادی به خطا مبتلا شود.

از باب نمونه در مباحث تفسیری مثل آیات معاد، آیات ربا، آیات خمس، آیات جهاد ابتدائی، آیات حجاب، آیات نکاح، آیات امر به معروف و نهی از منکر، آیات مهدویت و... به تفاسیر مختلف، از جمله کتاب مواهب الرحمن و تفسیر المیزان، مراجعه زیادی داشتیم. زمانی که نظرات مرحوم آیت الله العظمی سبزواری (رحمة الله علیه) صاحب کتاب مذهب الاحکام و صاحب کتاب مواهب الرحمن که یک مجتهد قدر و یک فقیه نام آور است را با نظرات مرحوم علامه طباطبائی (رحمه الله) که نبوغش در فلسفه و تفسیر واقعاً کم‌نظیر است، در بعضی موارد مقارنه نمودم، رجحان کلام مرحوم سبزواری (رحمه الله) به جهت قوت اجتهادی بر کلام مرحوم علامه طباطبائی (رحمه الله) روشن شد.

یا در مسائل کلامی ما 12 نمونه از مباحث کلامی که زیربنا و مبنای اصولی لازم دارد را بیان کردیم که در سایت موجود است؛ یعنی همان‌گونه که مباحث اصولی در بعضی موارد محتاج به کلام است؛ مثل بحث عصمت که پیش نیاز مسئله سنت است، در برخی مسائل کلامی هم مباحث اصولی دخالت دارد و متکلم بدون داشتن مبنای اصولی نمی‌تواند وارد آن بحث کلامی شود.

یا مثلاً ما اعتقاد داریم مسئله ولایت فقیه، عنوان حکومت صالحه دینی را دارد. اگر طبق تعریف مشهور بگوئیم فقیه با تسلط بر اصول، فقط حلال و حرام را متوجه می‌شود، این اشکال به ذهن می‌رسد که چرا در رأس حکومت کسی باید قرار بگیرد که فقط علم به حلال و حرام داشته باشد؛ اما اگر طبق تعریف مختار گفتیم علم اصول، منطق فهم دین است، علم اصول شامل حلال و حرام، اعتقادات و اخلاق هم می‌شود. لذا اگر فقهی مبانی اصولی داشت در تمام این موارد قدرت اظهار نظر دارد.

پس یکی از نتایج تعریف ما این است که علم اصول، اختصاص به اصول استنباط فقه ندارد؛ بلکه علومى مثل تفسیر، کلام، حدیث، تاریخ و... را هم شامل می‌شود.

[1] □ این مسئله در اصول قدیم وجود ندارد؛ ولی اصولی دقیقی مثل مرحوم صاحب کتاب هدایة المسترشدين به نحو موجبہ جزئیہ می‌فرماید: «حجیت ظن در ظهورات الفاظ از مسلمات است».

ما از این مطلب، قاعده کلی «حجیت ظن در موضوعات» را استخراج کردیم و گفتیم بحث ظهورات، یکی از مصادیق این کلی است.

به نظر ما عمده دلیل بر حجیت ظن در موضوعات، بنای عقلاء است و در رساله‌ای که در ایام کرونا نوشتیم، به ادله و برخی فروع آن مفصلاً پرداختیم.

[2] □ الأنبياء : 22.